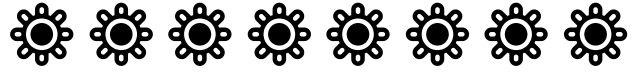


❁ [مرد یخی | ترنج] , ❁ ۲۵,۰۳,۲۰

[۲۱:۲۱]



#پارت ۱۶۱

#ترنج

وقتی به خونه رسیدیم متین مقل همیشه رفت سراغ بهار
منم رفتم تو اتاقم اصلا حوصله نداشتم به بهونه دوش
گرفتن

رفتم تو اتاقم تا لباس بردارم جلوی متین
نمی تونستم چیزی بگم اما ذهنم خیلی درگیر بود

و از اتفاق امروز می ترسیدم نکنه آرش راست بگه و
مزاحم متین بشه و براش دردسر درست کنه

کاش زبونم لال میشد نمی گفتم متین شوهرمه اینجوری
آرش اگه خواست مزاحمتی به وجود بیاره مزاحم متین
نشه

لباسم برداشتم و وارد حمام شدم
یلحظه ذهنم خارج نمی شد لعنت بهت آرش همیشه باید
تویه زمان از زندگی من ظاهر شه

اینقدر زیر دوش ایستادم و فکر کردم که صدای در حمام
آمد آب بستم و گفتم: بله؟؟؟

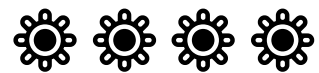
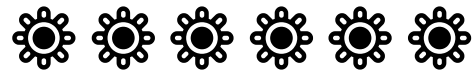
صدای متین به گوشم خورد که گفت: چیکار میکنی ترنج
؟؟؟

زود بیا بهار داره گریه میکنه
بهونت میگیره

صدای گریه بهار که به گوشم خورد قلبم تیر کشید سریع
گفتم: باشه باشه آدمم و..

❄️ [مرد یخی | ترنج] , ❄️ ۲۵,۰۳,۲۰

[۲۱:۲۱]



#پارت ۱۶۲

#ترنج

*بهار

امروز دقیقا همون روزیه که می خواستم به سامیار بگم
که اولین شرطم باید انجام بده

یعنی قیقا همون کاری که با من تو دانشگاه کرد باید سر
خودش بیاد

باید غرورش بشکنه تا دفعه بعد دل نشکنه تا بفهمه که
چقدر سخته شکستن غرور و دل تا بفهمه من چی
کشیدم

چقدر سختم شد برام مهم نبود که جلوی بچه های
دانشگاه ابروم رفت مهم نبود که منو دیدن یا چه فکری
دربارم میکنن

یا چه حرفایی میزنن مهم این بود که من صادقانه و بی
گناه عاشقش شدم اون حق نداشت منو بازی بده

و منو مسخره خودش کنه درسته خودم بهش فرصت
دادم تا ثابت کنه

اما خب تا خودش بهم نشون نده ایندفعه نمیتونم به این
راحتی بهش اعتماد و تکیه کنم

گوشیم از جیبم در آوردم و شماره ی سامیار گرفتم با بوق
اول جواب داد

_سلام بهار خانوم خیر باشه؟؟ مطمئن باشم شما بهم
زنگ زدین

لحن شوخ بود خیلی جدی گفتم: سلام امروز تو دانشگاه
میمنت برای ثابت کردن خودت آماده ای؟؟

توقع داشتم همین الان پشیمون شه و جا بزنه اما بر
خلاف تصورم جدی و با اطمینان گفت: آره آماده ام

_یعنی نمیخوای جا بزنی یا بگی نمیتونی؟؟

بهار من ترسی از چیزی ندارم اگه میخواستیم جا بزنیم یا
پا پس بکشم الان

اینجا نبودم پس لطفا به من تیکه نپرون
تو دانشگاه مینمت

منتظر جواب دادن من نشد و سریع قطع کرد و.....

❄️ [مرد یخی | ترنج] ❄️ , ۲۰,۰۳,۲۵

[۲۱:۲۱]





#پارت ۱۶۳

#ترنج

متعجب به گوشی تو دستم خیره بودم این پسز
هرکارشم کنم مغروره اصلا اعصاب نداره ها

خب حق داره بهار تو رو مخ شی هی تیکه میپرونی خب
پسره اعصابش خورد میشه قرار شد

یکم باورش داشته باشی قرار شد بزاری خودش بهت
ثابت کنه این کارها چیه دیگه؟؟؟

خود درگیری پیدا کرده بودم بخدا یه حس بهم می گفت:
نه به این زودی بهش اعتماد نکن باورش نکن باز
شکست میخوری

حس دیگم می گفت نه بهار بد نبش باورش کن بزار
ثابت کنه خودشو بزار بفهمه کاراش الکی نیست و توهم
بد نیستی

گوشی تو دستم تکون خورد یه پیام از سامیار داشتم
سریع پیام باز کردم نوشته بود

_میام دنبالت باهم بریم دانشگاه تا نیم ساعت دیگه آماده
باش

سریع برایش تایپ کردم
_نه لازم نیست خودم میام

چند لحظه بعد جواب پیامم امد

_گفتم میام دنبالت یعنی میام آماده باش

از زور گوییش حرصم گرفت واسه همین تایپ کردم

_گفتم نمیخوام یعنی نمیخوام توهم کسی نیستی که
بتونی از الان برام

تصمیم گیری کنی نمیخوان تو دانشگاه منو با تو بینن

پیام ارسال کردم که جواب داد

_گفتم پیام دنبالت آماده باش خیابون قبل دانشگاه پیادت
میکنم

که تورو با من نبینن زود باش از نیم ساعت گذشت
بیست دقیقا دیگه دنبالتم بای و....